سیاست بین‌الملل

کنگره و حمله اسرائیل به لبنان

استفان زونیس

ترجمه و تلخیص: تهمینه رستاخیز

اما بایست گفت که این اعتقاد که دولت لبنان برای عملیات اولیه حزب‌الله در داخل مرز اسرائیل مسئول است، عجیب است. برعکس شواهد نشان می‌دهد که این حزب اسلامی به‌رغم داشتن نمایندگانی در مجلس و کابینه به صورت یک‌جانبه عمل کرده است. این رویداد نشان می‌دهد که بایست این حمله حزب‌الله را به عنوان عکس‌العمل حزب‌الله نسبت به فشارهای مبنی بر چشم‌پوشی از نیروی مسلح خود که یکی از الزامات قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل است، تفسیر کرد.

فارغ از هر گونه محاسبه‌ای که حزب‌الله به منظور این اقدام خود به عمل آورده باشد، پرسش واقعی این است که اسرائیل با بمباران تلافی‌جویانه لبنان در پی چه دستاوردی است. استراتژی پشت این حمله را به جز مجازاتی کور به دشواری بتوان درک کرد. اسرائیل تمایلی به کشاندن سوریه به جنگ ندارد.

آیا اسرائیل و سازمان ملل در تدارک حمله به تهران‌اند؟ اگر دولت لبنان نخواهد حزب‌الله را خلع سلاح کند، اسرائیل این هدف را دنبال می‌کند. اگر لبنان نخواهد قدرت خود را اعمال کند، اسرائیل به جای لبنان این اقدام را خواهد کرد.

در ۲۰ جولای تایمزلندن نوشت «یک مقام بریتانیایی اظهار کرد هراس ما این است که اقدام نظامی اسرائیل تاثیر مطلوب را نداشته باشد... ما نگران این مسئله‌ایم که تداوم عملیات نظامی اسرائیل به آن چنان خسارت‌های زیربنایی و نیز از دست رفتن زندگی غیر نظامیان منجر شود که در پرتو آن خسارت‌های وارده به حزب‌الله به چشم نیاید.»

با این حال حمله زمینی گسترده اسرائیل در ۲۰ جولای آغاز شد. به سربازان گفته شد که این حمله ممکن است مدتی طولانی به طول انجامد. عمیر پرتز وزیر دفاع اسرائیل تاکید کرده است که این حمله به اشغال دائم جنوب لبنان ختم نخواهد شد. در واقع از دیدگاه دولت اسرائیل یک فایده عقب‌نشینی از لبنان در مه ۲۰۰۰ و نیز از غزه در آگوست ۲۰۰۵ آزادی عمل برای به کارگیری نیروی کامل بمب‌ها و تانک‌ها است که در زمان اشغال به طور کامل امکان‌پذیر نبود. این حمله نظامی می‌تواند از یک سو به کاهش تاثیر نظامی حزب‌الله ختم شود و از سوی دیگر این نظر آنها را قوت ببخشد که لبنان برای دفاع از خود به نیروی نظامی آنها وابسته است.

به نظر می‌رسد که استراتژیست‌های اسرائیل نیمی از نگاه خود را به میزان موفقیت عملیاتی حمله

دوخته‌اند و نیمی از نگاهشان متوجه واشینگتن است که تا چه میزان به آنان اجازه پیشروی می‌دهد. بسیاری از مقامات اروپایی نیز همچون کوفی عنان نگران کاربرد بیش از حد زور توسط اسرائیل‌اند و خواهان آتش‌بسی فوری‌اند. این امید اما در میانه هفته و در بمباران هوایی کاستی گرفت. یک مقام برجسته آمریکایی در پاسخ به این پرسش که حمله اسرائیل چه مدت به طول خواهد انجامید به واشینگتن‌پست گفت: «این موارد حرکتی طبیعی دارند. وقتی جنگ آغاز می‌شود، جریان خود را پیش خواهند برد.»

در ۱۵ جولای جان بولتون سفیر ایالات متحده در سازمان ملل گفت‌وگوهای شورای امنیت در مورد قطعنامه‌ای برای آتش‌بس را که از طرف نخست‌وزیر لبنان پیشنهاد شده بود بلوکه کرد. از آن زمان به بعد به‌رغم تجاوزات خشن و نیز هشدار فزاینده بین‌المللی در مورد بی‌خانمان‌های لبنانی، کاندولیزا رایس تنها در صورت آماده‌تر شدن شرایط وعده آتش‌بس را داد.

چنین سیگنال‌هایی به اسرائیل البته جدید نیست اما در این مورد خاص کاملاً و به صورت تکان‌دهنده علنی و عیان هستند. در واقع دولت بوش با تایید گستاخانه یورش اسرائیل به لبنان سیاست خارجی ۶۰ ساله آمریکا در مورد منازعه اعراب و اسرائیل را دگرگون کرد. این اقدام می‌تواند خونریزی در لبنان را شدت ببخشد اگر چه فرماندهان نظامی اسرائیل می‌دانند که زمان محدودی برای رسیدن به اهداف خود در اختیار آنهاست.

در نوزدهم جولای از کاخ سفید پرسیده شد که آیا این سیاست به معنای مشارکت آمریکا در جنگ نیست. اما دولت بوش پاسخ داد که این جنگ در محدوده ما نیست. همچنین به اتفاق کنونی نمی‌توان جنگ گفت بلکه تنها مخاصمه‌ای میان حزب‌الله و اسرائیل است. اما این یک جنگ است. جنگی ناعادلانه. ادعای قانونی اسرائیل مبنی بر حفاظت از امنیت در طول مرزهای خود و اجرای قطعنامه سازمان ملل ریاکارانه و نادرست است. ایالات متحده تنها قدرت بین‌المللی است که توان خاتمه بخشیدن به جنگ را دارد اما به جای آن تصمیم گرفته است از این جنگ پشتیبانی کند. در نتیجه تاریخ ایالات متحده را مسئول خواهد دانست.

بخش پایانی

هویت و سیاست در عرصه عمومی

دکتر حبیب‌الله پیمان

بخش اول

■ **تفاوت‌ها و هویت‌ها**

۱- هویت نقشی مهم در تنظیم روابط و مناسبات میان افراد و گروه‌ها در درون جامعه دارد. نحوه رویکرد با دیگری، موافقت یا مخالفت، دوستی یا دشمنی، همکاری یا رقابت، اعتماد یا بی‌اعتمادی، جذب یا طرد، همه بستگی به هویتی دارد که هر فرد یا جمعی در برابر دیگری برای خود می‌شناسد. هویت در پاسخ به پرسش «من کیستم» تعریف می‌شود و ملازم با مفاهیم «غیرت» و «تفاوت» است. آگاهی از تفاوت‌ها پایه شکل‌گیری هویت‌اند، و چون انواعی از تفاوت‌ها وجود دارد هویت‌ها هم متعددند. به طوری که هر فرد یا گروهی از افراد در آن واحد دارنده بیش از یک هویت‌اند و بسته به این که در مواجهه با «غیر» چه تفاوتی برجسته و ظاهر شود، خویشتن را در قالب هویتی مرتبط با آن معرفی و کنشی متناسب با آن هویت انتخاب خواهد کرد. کودک به محض آنکه به «تفاوت» جنسیتی میان خود و کودکان دیگر پی می‌برد و رفتار متفاوت دیگران را مشاهده می‌کند، هویت «پسر» یا دختر بودن در ذهن وی شکل می‌گیرد و از آن پس اگر با اشاره به تفاوت جنسیت از وی بپرسند تو کیستی؟ خود را «پسر» یا «دختر» معرفی خواهد کرد. به تدریج که سایر انواع تفاوت‌ها، حقیقی یا کاذب برای فرد یا جمع شناخته می‌شوند، حلقه‌های دیگر هویت آنها را از «دیگران» جدا و متمایز می‌سازد و بدین ترتیب انواع هویت‌های «خویشاوندی»، «قومی»، «قبیله‌ای»، «ملی»، «نژادی»، «مذهبی»، «مسلکی»، «سیاسی» و «شغلی و حرفه‌ای» و دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی و طبقاتی تشکیل می‌شوند. هر هویت مشخص و تعریف شده، انتظارات، حقوق، تکالیف و نقش‌های ویژه‌ای را به همراه دارد که فرد یا جمع ناگزیر از پذیرش و انجام آنها است، به عبارت دیگر، تفاوت هویت‌ها است که تفاوت در حقوق و وظایف و مسئولیت‌ها و کارکردها و انتظارات را موجب می‌شود و مشروعیت می‌بخشد. به محض آنکه فرد یا جمعی در هویت «زن»، «فرزند»، «ایرانی»، «معلم»، «روحانی»، «مسلمان»، «روشنفکر»، «روستایی»، «کارگر»، «سرمایه‌دار»، «کرد» یا «بلوچ» ظاهر شود، از حقوق و امتیازاتی برخوردار و از حقوق و امتیازاتی محروم شمرده می‌شود و وظایف و مسئولیت‌هایی بر وی محول و یا خود برای خویش می‌پذیرد. همکاری و تعامل دوستانه یا رقابت و ستیز خصمانه، پذیرش یا طرد، در روابط میان افراد و گروه‌ها در وهله اول براساس هویتی که فرد در رابطه با غیر خود می‌شناسد، تعیین می‌شود. به دگر سخن، کنش‌های انسانی افراد و گروه‌ها با یکدیگر در عرصه زیست‌اجتماعی (خانوادگی، مدنی، عمومی یا سیاسی)، از هویت‌های شناخته و تعریف شده آنان تاثیر می‌پذیرد. همبستگی‌های اجتماعی و انسانی یا سیاسی و ائتلاف‌ها و صف‌بندی‌های گوناگون همه بر پایه تفاوت‌ها و هویت‌ها شکل می‌گیرند. به طوری که با تغییر هویت جایگاه فرد یا گروه در درون روابط و همبستگی‌ها و نزاع‌هایی اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی تغییر خواهد کرد. چه‌بسا که دو ایرانی از دو قومیت یا دو مسلک و مذهب مختلف وقتی در برابر شکاف و صف‌بندی بر اساس هویت ملی قرار می‌گیرند متحد هم‌دوش عمل کنند، اما به محض آنکه در برابر شکاف هویت‌های قومی یا دینی و سیاسی قرار گیرند، یکدیگر را دفع کنند و به تقابل برخیزند. بی‌دلیل نیست که در درون همبستگی‌های بزرگ در هر صنف، انواعی از گروه‌بندی‌های فرعی بر پایه هویت‌های فرعی‌تر شکل می‌گیرند، مثلاً در میان افراد مذهبی در برابر غیر مذهبی، انواعی از هویت‌های دینی مسلمان و مسیحی، یهودی و هندو وجود دارند و یا میان مسلمان‌ها، هویت‌های فرعی‌تر سنی، شیعی و... و درون هر یک از این دو انواعی دیگر از گروه‌بندی‌ها بر اساس ملیت (ایرانی، عرب و ...) یا در میان ایرانی‌ها از اقوام مختلف و به همین نحو حلقه‌های کوچک‌تر بر گرد فرد و جمع تشکیل می‌شود و در هر موقعیت برخی از این شکاف‌های هویتی فعال و عمده می‌شوند و بر پایه آن صف‌بندی‌ها و تقابل یا همکاری، دوستی یا دشمنی میان افراد و گروه‌ها پدید می‌آیند. گفتیم که هویت‌ها از تفاوت‌ها (شکاف میان خود و غیرخود) زاده می‌شوند. مفهوم «خود» و آگاهی از «خود» ملازم با تفاوت‌ها، یعنی وجود «غیرخود» است. هویت هم فردی است و هم جمعی، برخی ویژگی‌های زیستی (بیولوژیک) مثل خطوط سر انگشتان و بسیاری خصوصیات ژنی و شکل ظاهری شاخص‌هایی هستند که نخستین و اصلی‌ترین تفاوت‌ها میان افراد را مشخص کرده و پایه تعیین هویت فردی‌اند. تفاوت‌های اخلاقی، روانی و فکری در فرد بعداً پدید می‌آید و هویت اجتماعی وی را شکل می‌دهند. در آغاز که تفاوت‌های فردی شناخته یا برجسته و مطرح نبود، فرد هم تشخص و فردانیت و استقلال از جمع (ما) نداشت. شاید نخستین تفاوتی که اجداد اولیه‌مان نسبت به آن آگاهی یافتند، میان «ما = آدم» و «آنها = غیرآدم‌ها» بود و چون «ما» در عین حال مرادف با «قبیله» و «گروه» خودی بود گهگاه نه تنها حیوانات که افراد قبایل دیگر که ظاهر و توتم متفاوت داشتند، «غیرآدم» تلقی می‌شدند. همین تفاوت اولیه بود که شکل‌گیری نخستین هویت انسانی «آدمیان»، در برابر «غیرآدمیان»، حیوانات و ... را امکان‌پذیر ساخت.

■ **سازگاری و ناسازگاری میان هویت‌ها**

۲ـ از آنجا که «تفاوت»ها پایه هویت‌ها هستند، باید درباره امکان یا امتناع سازگاری و همزیستی در عین متفاوت بودن گفت‌وگو کرد. تفاوت‌ها به دو دسته‌اند: یک دسته مثل جنسیت، ملیت، نژاد و قومیت «طبیعی» هستند و فرد یا گروه خود در تعیین آنها دخالت نداشته‌اند. یعنی بی‌آنکه بخواهند و از قبل بدانند، زن یا مرد، در این یا آن سرزمین، از نژادی معین و در میان قوم یا ملیت خاصی متولد می‌شوند و دیر یا زود به تفاوت میان خود غیرخود آگاه می‌شوند و بر همان اساس احراز هویتی متمایز از دیگران می‌کنند. دسته دیگر نظیر عقیده و مسلک سیاسی، مذهب و فرهنگ، شغل، حرفه، موقعیت اجتماعی، خاستگاه طبیعی و ساختارهای زیستی افراد ندارند، بلکه بعد از تولد و به تدریج در جریان اجتماعی شدن کسب می‌شوند. تفاوت‌های زیستی یا طبیعی موجب بروز تمایزات فردی، قومی، نژادی و ملی می‌شوند و اگر زیر تاثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بار ارزشی پیدا نکنند مانعی در راه سازگاری و همزیستی و همکاری مسالمت‌آمیز میان افراد و گروه‌های مختلف به‌وجود نمی‌آورند. زیرا این تفاوت‌ها فی‌نفسه اشتراک و تساوی آنها را در داشتن «هویت انسانی» در برابر هویت‌های زیستی دیگر نباتی، حیوانی و... نفی نمی‌کند. اگر زمانی تصور می‌شد که افراد متعلق به نژادهای مختلف بشری به لحاظ استعدادهای فکری و روانی و بهره‌مندی از شأن و خودآگاهی انسانی یعنی همان‌ها که نوع انسان را از سایر انواع متمایز می‌کند، متفاوت‌اند و بعضی نژادها در این زمینه‌ها بر بعضی دیگر برتری دارند و بعضی دیگر به‌طور طبیعی از برخی استعدادهای انسانی محروم‌اند، امروز بی‌پایگی آنها توسط علم ثابت شده است. چرا که در این مورد به دلیل ماهیت موضوع داور نهایی علم است. هرچند هنوز، عده‌ای پایبند چنان باورهای کلیشه‌ای باقی مانده باشند. این نوع تصورات و داوری‌ها درباره تفاوت استعداد و ویژگی‌های انسانی و به استناد آن تاکید بر وجود تفاوت در حقوقی که به طور طبیعی به افراد یا گروه‌ها کماهو انسان تعلق می‌گیرد که هنوز هم در بعضی نظامات اجتماعی و فرهنگ‌ها رواج دارد به تفاوت هویت‌های طبیعی، بار ارزشی و حقوقی بخشیده است. همین امر به نوبه خود منشاء یک رشته تضاد و کشمکش و نزاع و ناسازگاری و صف‌بندی‌های کاذب میان اقوام و گروه‌ها شده است. در حالی که تفاوت‌های حقیقی نظیر تفاوت زن و مرد یا نژاد و قومیت فی‌نفسه منشاء هیچ نوع نابرابری در حقوق و ارزش‌های انسانی نیستند و اگر بار ارزشی و حقوقی بر آنها اضافه و تحمیل نشود در راه همکاری و مدارا و دوستی حقیقی پایدار میان آنها مزاحمتی تولید نخواهد کرد.

۳ـ هویت‌های اکتسابی برخاسته از تفاوت‌های اکتسابی‌اند. این تفاوت‌ها در نخستین ادوار زندگی اجتماعی که تقسیم کار و تمایزهای اجتماعی هنوز پدید نیامده بود، وجود نداشتند. در آن دوره افراد و گروه‌ها تنها بر پایه تفاوت‌های طبیعی، جنسیت، سن، نژاد و قومیت از یکدیگر متمایز می‌شدند. تقسیم کار اجتماعی صرفاً مبتنی بر سن و جنس انجام می‌گرفت. رشد و توسعه جامعه‌ها به لحاظ علمی و فنی، معیشتی و فرهنگی و بروز جنگ و نزاع میان طوایف و اقوام موجبات توسعه، تقسیم کار اجتماعی و پیدایش گروه‌های شغلی، حرفه‌ای و سلسله مراتب اجتماعی و طبقات را فراهم نمود. این تفاوت‌ها نیز همانند تفاوت‌های طبیعی تا آنجا که مربوط به خصلت ذاتی آنها یعنی تفاوت در مهارت‌ها و نوع فعالیت و خدمات و آگاهی‌ها می‌شود، مانعی در برابر همکاری مسالمت‌آمیز افراد تولید نمی‌کرد و با حقوق برابر انسانی آنان تضاد نداشت، اما وقتی مناسبات صلح‌جویانه مبتنی بر روابط خویشاوندی و کار مشترک در طبیعت، زیر فشار جنگ‌ها و عامل غلبه و زور جای خود را به روابط مبتنی بر سلطه و بهره‌کشی داد، نابرابری در حقوق و شأن انسانی پدید آمد، بدین ترتیب که (بیگانه) را در مرتبه نازلی از شأن و هویت انسانی و نزدیک به هویت حیوانی جای داد و فاتحان به خود حق دادند که آنها را همانند حیوانات به کار وادار و مورد بهره‌کشی قرار دهند و از حقوقی که برای خود به عنوان «انسان» قائل بودند محروم نگاه دارند. لازم به یادآوری است که نگاه و تلقی غیرخودی = غیر انسان، به افراد طوایف ناخویشاوند و متعلق به توتم‌های متفاوت، پدیده‌ای متقدم بر غلبه و سلطه و ظهور برده‌داری و مالکیت خصوصی و نظام‌های طبقاتی است. به همین خاطر در چشم اعضای هر گروه خویشاوند، افراد قبایل بیگانه همانند سایر حیوانات، یک منبع غذایی و یک گروه رقیب بر سر سفره طبیعت محسوب می‌شدند. تنها با گسترش دایره خویشاوندی بر پایه نظام توتمیسم بود که طوایف دیگر نیز به تدریج درون هویت انسانی جای گرفتند و به رسم آدمخواری (کانیبالیسم) پایان داده شد. اما بعدها زیر تاثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی (و زبانی) که موجب توزیع نابرابر انواع قدرت میان افراد و گروه‌ها شد. تفاوت‌های طبیعی و اکتسابی ناشی از حرفه و تخصص در نظام تقسیم کار اجتماعی هر دو بار ارزشی و حقوقی پیدا کردند و بر خلاف قبل افراد و گروه‌های اجتماعی را درون هویت‌های متضاد و آشتی‌ناپذیر جای دادند.

■ **مبنا در شکل‌گیری هویت فکری و سیاسی**

۴ـ تفاوت‌های طبیعی، منشاء کارکردها و کنش‌های انسانی متفاوت در برابر حوادث می‌شوند و متقابلاً واکنش‌های متفاوتی را در افراد دیگر بر می‌انگیزند. با مشاهده همین تفاوت‌ها در واکنش‌ها است که مفهوم غیرت و هویت فردی یا جمعی شکل می‌گیرد. به‌طوری که می‌توان گفت اگر ۱- افراد در ارتباط و مواجهه با یکدیگر قرار نمی‌گرفتند و ۲- اگر کنش‌های انسانی افراد و واکنش دیگران نسبت به حضور و نوع عمل افراد و گروه‌ها متفاوت نمی‌بود تفاوت‌ها محسوس نمی‌شدند و از سوی افراد درک نمی‌گردیدند و در نتیجه هویت نیز شکل نمی‌گرفت. بنابراین کنش اجتماعی را باید نقطه عزیمت و محور فرآیندی دانست که به تشکیل هویت می‌انجامد. به عبارت بهتر تفاوت کنش‌های انسانی است که موجب بروز تفاوت‌ها و هویت‌ها می‌شود. افراد از جنسیت‌های مختلف یا متعلق به اقوام و نژادها و فرهنگ‌های گوناگون و یا دارای مهارت‌های متفاوت، در مواجهه و ارتباط با یکدیگر و یا در جریان انجام کنش‌های مختلف اجتماعی از طریق نوع زبان و گویشی که به‌کار می‌گیرند و سلوک و آداب و اخلاقیات و ارزش‌های جمعی که بروز می‌دهند، نوع و فعالیت و کار مولد و یا نحوه رویارویی با وقایع مهم حیاتی نظیر تولد، بلوغ، ازدواج و رابطه جنسی، تولید مثل، کهنسالی و مرگ، به تفاوت‌های طبیعی و یا اکتسابی اولیه میان خود پی می‌برند و بدین وسیله هر فرد در مقایسه با دیگری احراز هویت می‌نمایند.

«هویت‌ها» بعد از آن که پدید آمدند، زیر تاثیر عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ـ اقتصادی ارتباط آنها با کنش‌های به‌وجود آورنده اولیه‌شان قطع می‌شود و از متغیر تابع به متغیر مستقل تغییر وضع می‌دهند. تا آنجا که کنش‌های اجتماعی افراد و گروه‌ها تابع نوع هویت آنها می‌شود. این در حالی است که تفاوت‌ها و هویت‌های مبتنی بر آنها زیر تاثیر نحوه توزیع انواع قدرت، نظام ارزش‌های مسلط و سنت‌های حاکم، بارهای ارزشی و حقوقی ویژه‌ای پیدا کرده‌اند که در اصل نداشتند. آنگاه همین بار ارزشی و حقوقی تحمیل شده بر هویت‌ها است که منشاء تفاوت‌ها نابرابری‌های کاذب و کنش‌های انسانی متفاوت و بیشتر متضاد و سرانجام و بروز درگیری و کشمکش میان هویت‌های گوناگون می‌گردد و در نتیجه سازگاری و همکاری مسالمت‌آمیز و خلاق میان آنها دشوار و یا ناممکن می‌شود.

نکته

اگر پایبندی و عمل به ارزش‌های مزبور پشتوانه‌ای در نظام هستی‌شناختی و عقلانیت جمع نداشته باشند، تضمینی وجود ندارد که به هنگام رویارویی با ارزش‌های سازش‌ناپذیر و شرایط دشوار و پرهزینه و با بروز تعارض میان منافع شخصی فوری و خیر عموم، تعهد به آنها توسط فرد یا جمع ادامه یابد.

دلیل این اتفاق آن است که در آغاز هویت تابعی است از کنش‌های انسانی افراد و گروه‌ها در عرصه کار و تعامل‌های اجتماعی و فرهنگی، اما چنانکه دیدیم با گذشت زمان رابطه مزبور معکوس می‌شود و کنش انسانی افراد از هویت فردی و گروهی‌شان تبعیت می‌کند.

۵ـ نوع همکاری و مناسبات میان افراد و گروه‌ها بستگی دارد به میزان اشتراک و تفاوت در هدف‌ها، روش‌ها و نظام ارزش‌هایی که در عرصه عمل جمعی، درون خانواده، جامعه مدنی، عرصه عمومی و یا جامعه سیاسی دنبال می‌نمایند. آنهایی که هدف‌ها و روش‌های واحد و مشابهی دارند، در یکی از دو مولفه اصلی شکل‌دهنده به هویت شریک‌اند و در یک صف جای می‌گیرند. مولفه دوم تشکیل‌دهنده هویت، سنت فکری فلسفی (اخلاقی دینی) است که هدف‌ها و روش‌ها و ارزش‌های ناظر بر کنش انسانی جمع را تغذیه می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. کنش‌های اجتماعی هدف‌مند و معطوف به خیر عموم، متضمن حل تضادهایی است که از یک سو میان منافع کوتاه‌مدت و شخصی و مصالح جمعی و از سوی دیگر عدم توازن میان دشواری و پرهزینه بودن غلبه بر موانع و علایق محافظه‌کارانه شخص پدید می‌آیند. انجام این مهم مستلزم پایبندی و عمل به ارزش‌هایی است که کوشش و صرف هزینه و تحمل سختی در راه هدف را توجیه کند و انگیزه‌های فعالیت جمعی و علاقه به سرنوشت دیگران و بردباری و پایداری، فداکاری و وفاداری به ارزش‌های اخلاقی، امانت‌داری، عدالت‌خواهی و همدردی انسانی را در افراد تقویت کند. اینکه چرا باید ارزش‌های اخلاقی پایه کنش‌های انسانی در عرصه عمومی و در پیگیری سیاست‌های رهایی‌بخش، متکی بر یک سنت فکری- فلسفی یا دینی باشد و به وسیله آن توجیه عقلی و هستی‌شناختی شود، نکته‌ای است که در تجربه به اثبات رسیده است. لذا اگر پایبندی و عمل به ارزش‌های مزبور پشتوانه‌ای در نظام هستی‌شناختی و عقلانیت جمع نداشته باشند، تضمینی وجود ندارد که به هنگام رویارویی با ارزش‌های سازش‌ناپذیر و شرایط دشوار و پرهزینه و با بروز تعارض میان منافع شخصی فوری و خیر عموم، تعهد به آنها توسط فرد یا جمع ادامه یابد.

۶- این معنی به هنگام بحث از سیاست در عرصه عمومی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. آنجا که انواعی از گروه‌بندی‌های سیاسی، همبستگی‌های اجتماعی و فرهنگی، نهادهای مدنی و انجمن‌ها و تشکل‌های صنفی حضور دارند و با یکدیگر به تعامل و همکاری یا تقابل و نزاع می‌پردازند. در این عرصه، شاهد شکل‌گیری پی‌درپی احزاب و تشکل‌های صنفی و مدنی و ائتلاف‌های بزرگتر سیاسی و سپس گسست و فروپاشی یا بروز تحول در مناسبات میان آنها هستیم. یک مسئله بحث‌انگیز و دشوار در مناسبات میان گروه‌های مختلف، دستیابی به ملاک‌هایی متقن و عقلانی پایه همبستگی و تعامل و همکاری یا به عکس رقابت تقابل و یا ستیز در سپهر همگانی است. در رویکرد به این مسئله دو نقطه عزیمت متفاوت قابل بررسی‌اند: اول عزیمت از پایه «هویت» گروهی است که در حال حاضر بیشتر رواج دارد. انواع تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی و مدنی با هویت‌های معینی در عرصه تعامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاضر می‌شوند و بیشتر اوقات از طریق «هویت»ها، یکدیگر را شناسایی و نسبت خود با «دیگران» را تعیین و تعریف می‌کنند. «هویت» تعیین‌کننده مرز میان خودی و غیرخودی و تمییز دوست از دشمن است. در برابر پیشنهاد همکاری و ائتلاف، ابتدا از «هویت» سیاسی و فکری گروه‌های شرکت‌کننده می‌پرسند و آن را ملاک پذیرش یا رد همکاری و همبستگی قرار می‌دهند و این در حالی است که «هویت»ها معمولاً به صورت معجونی از عناصر فکری و فرهنگی، حساسیت‌های سیاسی، علایق اقتصادی ـ اجتماعی و نهادها و سمبل‌های اساطیری و در ترکیب با عناصری از سنت و اندیشه‌های مدرن و پیش‌داوری‌ها و برداشت‌های ذهنی از یکدیگر. ضمناً با گذشت زمان بر پیچیدگی و تفصیل‌یافتگی هویت‌های گروهی و قومی افزوده می‌شود و نه تنها کلیات که بسیاری امور جزئی را نیز شامل می‌شود، وضعیتی که هم آشنایی و فهم روشن و متقابل آنها را دشوار می‌کند و هم امکان رسیدن به همدلی و توافق و همکاری و همبستگی میان آنها را به شدت ضعیف می‌سازد. بالاتر از آن وقتی هویت نقطه عزیمت افراد در رویکرد به عمل سیاسی و اجتماعی رهایی‌بخش باشد، چون تصمیم‌گیری و تعیین هدف و خط‌مشی بی‌میانجی هویت فکری و تاریخی انجام نمی‌گیرد مباحثات و چالش‌های پایان‌ناپذیری بر سر تفسیر و تاویل عنصر متشکله هویت و هسته‌های سخت آن در می‌گیرد و عمده نیروی افراد و گروه‌ها صرف این نوع کشمکش‌ها و مجادلات کلامی و ذهنی می‌شود و چون در این زمینه ملاک عینی و تجربی یا اصول بدیهی و مسلم اولیه برای داوری و صدور حکم قطعی وجود ندارد، اختلاف به صورت مزمن درآمده، مانع ایجاد هر نوع همبستگی پایدار و اثربخش می‌شود. اضافه بر آن که هر نوع همبستگی و ائتلافی که بر این پایه شکل می‌گیرد، به این خاطر که اجماع بر سر یک تفسیر واحد از مبانی هویت ناممکن است، شکننده بوده در برخورد با چالش‌های فکری و سیاسی و عملی و بروز اختلاف نظر میان افراد و گروه‌ها، دچار انشقاق و انشعاب‌های مکرر می‌شوند.

دوم - عزیمت از کنش اجتماعی هدفمند (رهایی‌بخش) در عرصه عمومی افراد و گروه‌های اجتماعی فعال در عرصه عمومی در توضیح و معرفی هدف‌های خود دشواری چندان ندارند. به شرطی که از بیان مفاهیم کلی و چند پهلو نظیر «اصلاحات»، «توسعه» و «عدالت» اجتناب کرد، به معرفی تغییرات عینی و ساختاری و هدف‌های ملموس و مشخصی که قرار است دنبال و تحقق یابند، بپردازند. این نوع هدف‌ها حتماً لازم نیست بسیار جزیی باشند. هدف‌های فراگیر هم اگر به صورت عینی و آزمون‌پذیر بیان شوند، پایه محکمی برای بررسی و نقد عقلانی ـ تجربی و گفت‌وگو برای رسیدن به اجماع به شمار می‌روند.

وقتی هدفی نظیر رفع همه انواع محدودیت‌ها در برابر حق برابر آزادی بیان و مشارکت سیاسی برای همه شهروندان صرف‌نظر از تفاوت‌های جنسیتی، قومی، مذهبی و مسلکی طرح می‌شود، افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی یا صف‌بندی در دو سوی شکاف آزادی و اقتدارگرایی و برای انجام عمل اجتماعی و مبارزاتی نخستین مولفه هویت خویش را تعیین می‌کنند. همه طرفداران آزادی بر محور اقدام برای هدف مزبور ذیل هویت مشترک «آزادیخواهی» قرار می‌گیرند و از طرفداران تمرکز و انحصار قدرت در افراد و گروه‌های ممتاز (مخالفان حق برابر آزادی و مشارکت سیاسی برای همه) که ذیل هویت «اقتدارگرایی» گرد می‌آیند، متمایز می‌شوند. در این رویکرد، چون نقطه عزیمت، کنش انسانی رهایی‌بخش (معطوف به هدف آزادی) است که بی‌میانجی هویت‌های از پیش مقرر قابل دستیابی و آزمون عقلی و تجربی است. لذا در این مرحله مانعی جز مخالفت با هدف مزبور در برابر اتحاد و همبستگی افراد و گروه‌های همسو وجود نخواهد داشت. به عکس چون «هویت» بر پایه عمل مشخص و هدفمند شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود، تفسیرهای ذهنی مناقشه‌انگیزی که با معیارهای آزادی بیان و مشارکت مغایرت داشته باشند، مقبولیت پیدا نمی‌کنند.

نگاه

بحران‌های امنیتی اسرائیل

محمود فاضلی

در دایره‌المعارف «یهود، یهودیان و صهیونیسم» نوشته عبدالوهاب المسیری آمده است: «اسرائیل اساساً بر مقتضای فرآیند تاریخی- طبیعی مشخصی شکل نگرفته است بلکه به صورت مصنوعی و با تاکید عمده بر وجود ناامنی برای یهودیان در گستره جهانی و حتی تلاش برای تولید ناامنی به منظور تهییج ایشان جهت مهاجرت به سرزمین اشغالی پدیدار شده است.»

دغدغه ناامنی در درون جامعه اسرائیلی ریشه دوانیده، تضعیف و یا زوال آن می‌تواند مشکلات جدی برای این رژیم فراهم سازد. اسرائیل پیوسته به میزانی از ناامنی برای یهودیان در جامعه جهانی نیازمند است تا از این طریق، مزیت نسبی سکونت در فلسطین اشغالی را همچنان حفظ کند. به زعم رهبران این رژیم جامعه اسرائیل از نظر ژئوپولتیک در محاصره جریان‌هایی قرار گرفته است که آن را پیوسته تهدید می‌کند. اسرائیل همچنین در محاصره کشورهای اسلامی قرار دارد که در صورت به هم خوردن مناسبات قدرت، می‌تواند برای این رژیم خطرساز باشد.

رژیم صهیونیستی برای فائق آمدن بر تهدیدات امنیتی ناشی از عملکرد و گروه‌های معارض داخلی و بازیگران سیاسی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به دنبال آن بوده است که با قرار گرفتن در برنامه امنیتی یک قدرت برتر به افزایش ضریب امنیتی خود همت گمارد. اسرائیل دائماً به دنبال هماهنگی و همکاری بیشتر با قدرت برتر جهانی است تا بدین وسیله مانع از تعرض دیگر بازیگران به خود شود. اقدامی که از تاسیس این رژیم مدنظر رهبران آن بوده است. رژیم اسرائیل برنامه امنیتی خود را در قرن ۲۱ برمبنای اصولی همچون «استمرار و تشدید تعارض امنیتی آمریکا با جهان اسلام، تقویت علقه‌های استراتژیک میان تل‌آویو و واشینگتن، استمرار امنیت در اسرائیل و منزوی کردن بازیگران سیاسی مخالف یا منتقد اسرائیلی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی» قرار داده است. به‌رغم تلاش‌های جامعه جهانی برای حل و فصل مسئله اسرائیل با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز، تحولات اخیر لبنان نشان داد که تهدیدات نظامی- امنیتی اسرائیل نه تنها کاهش نیافته بلکه ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته است که در مجموع بحث امنیتی آن را جدی‌تر می‌سازد.

بازدارندگی یکی از شعارهای اصلی رژیم صهیونیستی در ایجاد بحران‌های امنیتی در منطقه است. بازدارندگی برای اسرائیل به این معنا است که این رژیم می‌کوشد آن را با سایر کشورهای عربی و دیگر نیروهای متخاصم تقسیم کند که جنگ به نفع آنها نیست و آنها را به تدریج مجبور به پذیرش وضعیت موجود کند. این سیاست معمولاً براساس تهدیداتی همچون: «اقدامات چریکی و شبه‌چریکی فلسطینی‌ها و

لبنانی‌ها، تهدید از محیط پیرامونی و تهدیدات احتمالی ناشی از اقدامات نظامی و متعارف ارتش‌های عربی» روبه‌رو است. هدف اصلی این بازدارندگی اسرائیل، تحقق این اصل است که امکان نابودی و یا ضربه مهلک به آن وجود ندارد و به این ترتیب، ضمن ممانعت از وقوع هر نوع اقدام مخرب و براندازی، دشمنان را وادار به شناسایی رسمی خود کرده و به اطرافیان خود تاکید کند خطوط قرمز اسرائیل که در متن سیاست بازدارندگی این رژیم قرار دارد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

رژیم صهیونیستی معمولاً به واسطه تهاجمات خود تلاش دارد به دشمنان خود تفهیم کند که نابودی این رژیم که با پشتوانه همه‌جانبه آمریکا روبه‌رو است غیرممکن است و هزینه‌ها و عواقب ناشی از آن بسیار بیشتر از منافع موردنظر است. هدف اسرائیل تلاش به منظور متقاعد کردن رقبای خود به اجتناب از هر نوع تهدید گسترده علیه اسرائیل است. در واقع اسرائیل می‌کوشد نیروهای متخاصم به ویژه دولت‌های عرب و غیرعرب منطقه را به این امر راضی کند که مزایای تهدیدات به عمل آمده توجیهی بر خطرات و هزینه‌های آن نیست. هرچند در روزگاری، اصلی‌ترین هدف اسرائیل از بازدارندگی، بازداشتن اعراب از اقدام نظامی بود اما امروز تل‌آویو جنگ تمام‌عیار به‌عنوان بدترین نوع بازدارندگی را انتخاب کرده و به‌رغم فشار بی‌سابقه افکار عمومی جهانیان، جنگ تمام‌عیار به معنای حمله شدید، وسیع و همه‌جانبه زمینی، هوایی و دریایی را در پیش گرفته است. اعتقاد به اینکه زور، راه‌حل گره‌گشای مشکلات است و به‌کارگیری زور و خشونت تنها و بهترین راه‌حل همه مشکلات امنیتی اسرائیل است، از اهداف کنونی این رژیم است.

در سال‌های